

تاریخ، ادبیات و الهیات عهد جدید

جلسه ۱۴: ویژگی‌های لوقا

نوشته دکتر تد هیلدبرانت

الف. بررسی لوقا: عیسی نجات‌دهنده همه [۶:۵۲-۰۰:۰۰]

الف: ترکیب الف؛ ۶:۵۲-۰۰:۰۰؛ عیسی نجات‌دهنده همه

این سومین سخنرانی ما در مورد کتاب لوقا است و ما با لوقا به عنوان نوعی مورخ که با شاهدان عینی بررسی می‌کرد، با پولس رسول سفر می‌کرد و هرگز عیسی را ندیده بود، اما احتمالاً با مادرش مریم و دیگر شاهدان عینی صحبت کرده بود، شروع کردیم. ما در حال بررسی ویژگی‌های مختلف کتاب لوقا بوده‌ایم. ما در مورد انسانیت مسیح صحبت کردیم، در مورد تأکید لوقا بر روح‌القدس صحبت کردیم. در مورد تمثیل‌های لوقا و مطالب منحصر به فرد و متمایزی که لوقا از این تمثیل‌ها و معجزات دارد صحبت کردیم. این داستان‌های معجزه‌آسا در مورد تخصص او در مورد زنان بیوه و تک فرزندان صحبت می‌کنند. به نظر می‌رسد لوقا نسبت به شرایط انسانی بسیار حساس بوده و این نوع چیزها را به کار می‌گیرد. حال، دفعه قبل در مورد تمثیل سامری نیکوکار صحبت می‌کردیم و این بار می‌خواهیم به یکی دیگر از مضامین اصلی لوقا بپردازیم و آن این است که عیسی نجات‌دهنده همه است. پس چگونه این را برداشت کنیم؟ خب، به چیزهای منحصر به فرد نگاه کنید. بنابراین، برای مثال، شمعون، آن پیر مردی که منتظر تسلی اسرائیل بود، عیسی را در آغوش خود می‌گیرد. خداوندا، همانطور که وعده داده‌ای، اکنون بندهات را به سلامت مرخص کن، زیرا چشمان من نجات تو را دیده است.» در حالی که نوزاد را برمی‌دارد، می‌گوید: «چشمان من نجات تو را دیده است.» عیسی در کتاب لوقا به عنوان ناجی به تصویر کشیده شده است. متی مسیح را به عنوان پادشاه و مرقس را به عنوان نوعی بنده رنج‌کشیده شگفت‌انگیز به تصویر می‌کشد. اکنون در لوقا، مسیح را به عنوان ناجی، نجات‌دهنده به تصویر می‌کشیم. نجات‌شناسی مطالعه نجات است، عیسی نجات‌دهنده است. از نظر ورود به پادشاهی نیز جالب است. لوقا به این موضوع اشاره می‌کند که سامری‌ها و به یاد دارید که عیسی ده جذامی را شفا می‌دهد و این در لوقا ۱۷ است. عیسی ده جذامی را شفا می‌دهد و با این حال تنها کسی که به سوی او باز می‌گردد کیست؟ این یک سامری است که برمی‌گردد تا از او تشکر کند از بین ده جذامی، کسی که برمی‌گردد یک سامری است. بنابراین بعد از فصل ۱۷ می‌خواهم به یک داستان نگاه کنم. حالا که مسیح ناجی همه است و حالا یکی از آن «همه» کسانی که نجات به سراغشان می‌رود، مردی است که شما با او کاملاً آشنا هستید.

داستان زگی چگونه با داستان حاکم جوان ثروتمند همسو می‌شود؟ چیزی که من اینجا می‌خواهم انجام دهم چیزی است که به آن بینامتنیت می‌گویند. بینامتنیت به این معنی است که شما یک متن را با متن دیگر مقایسه می‌کنید و رابطه بین این دو را نشان می‌دهید. به عبارت دیگر، همانطور که لوقا در حال نوشتن است، کلمات را

کنار هم قرار می‌دهد، یک کلمه در کنار کلمه دیگر، چگونه معنای یک کلمه را تعیین می‌کنید؟ شما معنای یک کلمه را با توجه به متن آن تعیین می‌کنید. متن چیست؟ متن کلمه، کلماتی است که قبل و بعد از آن می‌آیند. این کلمات در جمله هستند که ایده جمله را تمام می‌کنند. آن کلمه چگونه در جمله قرار می‌گیرد. فقط اینجا تمام نمی‌شود. آن جمله چگونه در پاراگراف قرار می‌گیرد؟ نقش جمله در پاراگراف چیست؟ آیا در بخش مقدماتی پاراگراف است؟ آیا در نتیجه‌گیری است یا در وسط پاراگراف؟ در حال بسط استدلال است؟ آن جمله چه نقشی در آن پاراگراف ایفا می‌کند؟ و سپس این سوال را می‌پرسید که آن پاراگراف چه نقشی در داستان بزرگتر دارد؟ بنابراین داستان ممکن است پنج یا هفت پاراگراف داشته باشد، پس آن پاراگراف چه نقشی در آن داستان ایفا می‌کند؟ من اغلب به مردم می‌گویم، وقتی می‌خواهید در امتحانات من بنویسید، قرار است یک مقاله بنویسید، اساساً سه مرحله برای نوشتن یک مقاله وجود دارد. شما مقدمه‌ای می‌نویسید که در آن مقدمه را معرفی می‌کنید. می‌گویید: «من قرار است در مورد این سه چیز صحبت کنم.» یک، دو، سه و یک مقدمه می‌نویسید. سپس در واقع به تفصیل توضیح می‌دهید. این نکته شماره یک است و سپس یک پاراگراف دارید که در آن به نکته شماره یک پرداخته شده است. سپس نکته شماره دو را دارید که در مورد آن توضیح می‌دهید. سپس نکته شماره سه را دارید که در مورد آن توضیح می‌دهید و سپس در پایان چه می‌کنید؟ پایان مانند شروع است که یک جمله مقدماتی دارید، من این سه نکته را نشان می‌دهم و سپس نتیجه‌گیری این است که من این سه نکته را نشان داده‌ام و شما از نکات خود نتیجه می‌گیرید. شما یک مقدمه، یک بدنه و یک نتیجه‌گیری دارید. فرم نوعی از این نوع است.

بنابراین، اینجا می‌پرسیم که رابطه‌ی داستان حاکم جوان ثروتمند و داستان زکی چیست؟ آنها با هم در تضاد هستند. بنابراین لوقا این داستان‌ها را تقریباً پشت سر هم در فصل‌های ۱۷ و ۱۸ قرار می‌دهد. ما می‌خواهیم آنها را با جزئیات بررسی کنیم. پس بیایید با داستان حاکم جوان ثروتمند کار کنیم. من قصد ندارم داستان را بخوانم، اما به یاد دارید که حاکم جوان ثروتمند نزد عیسی می‌آید و می‌گوید: «برای حیات جاودان چه باید بکنم؟» عیسی می‌گوید: «هر چه داری به فقرا بده.» «خب، اول عیسی می‌گوید: «قانون را رعایت کن، به مادر و پدرت احترام بگذار، کسی را نکش.» چیزی شبیه به ده فرمان. آن مرد می‌گوید که من از جوانی همه این کارها را انجام داده‌ام. مرقس، که همان داستان را ثبت می‌کند، می‌گوید که عیسی به او نگاه کرد و به او عشق ورزید. عیسی گفت اگر می‌خواهی واقعاً کامل باشی، هر چه داری به فقرا بده. آن مرد با ناراحتی از آنجا می‌رود زیرا چیزهای زیادی داشت. بنابراین، سوالی که مطرح می‌شود این است که در پایان داستان حاکم جوان ثروتمند، داستان به پایان می‌رسد و به نظر من این از نظر چگونگی پایان داستان مهم است. اجازه دهید به داستان حاکم جوان ثروتمند بپردازم. وقتی این را شنید، بسیار غمگین شد، حاکم جوان ثروتمند، این فصل ۱۸ آیه ۲۳ است. زیرا او مردی ثروتمند بود. عیسی به او نگاه کرد و گفت: «چقدر ورود ثروتمندان به پادشاهی خدا سخت است. عبور شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر از ورود یک ثروتمند به پادشاهی خداست.» آن ماجرای سوراخ سوزن، مردم گفته‌اند که مانند عبور شتر از یک دروازه کوچک در اورشلیم است که باید تمام بار او را باز کرد. هرگز واقعاً برای من این

کار انجام نشده است. فکر می‌کنم سوراخ سوزن در مورد سوزن خیاطی بود که شتر را از سوراخ سوزن عبور می‌دهد». کسانی که این را شنیدند پرسیدند: پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟ «اگر ثروتمندان نجات نیابند و ثروتمندان رویگردان شوند، ورود آنها به پادشاهی دشوارتر است و این همان فصل ۱۸ است»

ب. زمینه برای زکی [9:56-6:52]

؛ 26:19-6:52؛ زکی BF ب ترکیب

وقتی صفحه را به فصل ۱۹ برگردانید، داستانی از مردی ثروتمند خواهیم داشت که نزد عیسی می‌آید. RYR، بنابراین، این یک تمثیل نیست، بلکه در واقع یک داستان تاریخی است، با حاکم جوان ثروتمند. من او را حاکم جوان ثروتمند می‌نامم. تضادی بین حاکم جوان ثروتمند که ثروتمند است اما موفق نمی‌شود وجود دارد، اما فرد ثروتمند دیگری داریم که واقعاً موفق می‌شود و او زکی است. حال، در این روایت، نحوه شکل‌گیری داستان نیز بسیار جالب است. به عبارت دیگر، در هر مورد، لوقا شخصیتی را معرفی می‌کند که با مخالفتی با عیسی روبرو می‌شود. مانعی وجود دارد. شخصی که نزد عیسی می‌آید، به دنبال آمدن به نزد عیسی است، اما مانعی بر سر راهش وجود دارد. بنابراین حاکم جوان ثروتمند نزد عیسی می‌آید و از او می‌پرسد که چگونه می‌تواند وارد پادشاهی شود و او با مانعی روبرو می‌شود. مانع ثروت اوست و او نمی‌تواند بر آن مانع غلبه کند، بنابراین روی برمی‌گرداند. بنابراین یک گدای نابینا وجود دارد. حال این اتفاق در اریحا رخ می‌دهد. بنابراین عیسی در اریحا، در دره‌ای درست در شمال دریای مرده، همانطور که قبلاً دیدیم، است. مرد نابینا، مانعی که مرد نابینا با آن مواجه است چیست؟ مرد نابینا سعی می‌کند به عیسی برسد، اما نمی‌تواند به او برسد زیرا جمعیت آنجا هستند. بنابراین مرد نابینا در حالی که عیسی از آنجا عبور می‌کند فریاد می‌زند: «عیسی به من رحم کن». «جمعیت به گدا، گدای نابینا می‌گویند»: ساکت باش، ساکت باش، بگو. عیسی از اینجا می‌آید، اینطور فریاد زن «هر چه بیشتر به او می‌گویند ساکت باشد، او بیشتر داد می‌زند و بیشتر و بیشتر فریاد می‌زند. پس گدای نابینا، چه اتفاقی می‌افتد؟ او مانعی دارد، جمعیت مانع اوست. او نابینا است و نمی‌تواند به عیسی برسد، پس چه می‌کند؟ او بیشتر فریاد می‌زند و سپس عیسی گدای نابینا را شفا می‌دهد.

حالا چیزی که دارید داستان زکی است. زکی، او هم یک مانع دارد و مانع زکی چیست؟ «عیسی وارد اریحا شد و از آنجا عبور می‌کرد و مردی به نام زکی آنجا بود. او رئیس باجگیران بود و ثروتمند. او باجگیر بود و ثروتمند بود.» حالا حاکم جوان ثروتمند را به یاد بیاورید. نتیجه داستان حاکم جوان ثروتمند، ورود مرد ثروتمند به پادشاهی دشوارتر از عبور شتر از سوراخ سوزن است. در اینجا ما یک مرد ثروتمند داریم. او می‌خواست عیسی را ببیند، ببیند عیسی کیست، اما چون مرد کوتاهی بود، به دلیل جمعیت نتوانست. بنابراین دوباره، جمعیت مانع هستند. او نمی‌تواند به عیسی برسد زیرا او یک مرد کوتاه قد است و نمی‌تواند از آنجا عبور کند. بنابراین قد او یک مشکل است. ضمناً، می‌بینید که چرا داستان زکی برای گفتن به بچه‌ها فوق‌العاده است؟ بچه‌ها در دنیایی از

افراد بزرگ زندگی می‌کنند و بچه‌ها کوچک هستند. زکی کوچک بود و بچه‌ها می‌توانند با این موضوع ارتباط برقرار کنند. او به دلیل جمعیت نمی‌تواند عیسی را ببیند، چون او فقط یک آدم کوچک است. اگر یادتان باشد، سال‌ها پیش فیلمی به نام «بزرگ» ساخته شد که در آن یک بچه اساساً وارد یک بدن بزرگ می‌شد.

ج. داستان زکی [9:56-12:14]

به هر حال، او به جلو دوید و از یک درخت چنار بالا رفت. خب، او چه کار می‌کند؟ مثل یک بچه، از این درخت چنار بالا می‌رود و اگر به اریحا برود، تا به امروز هم آنجا یک درخت چنار دارند. بدیهی است که آن درخت چنار همان درخت چنار نیست، اما او به سمت درخت انجیر چنار می‌رود تا عیسی را ببیند، چون از آن طرف می‌آمد. و وقتی عیسی به آن نقطه رسید، به بالا نگاه کرد و به او گفت: «زکی، فوراً پایین بیا. من امروز باید در خانه تو بمانم.» زکی پایین بیا، زیرا من امروز در خانه تو می‌مانم. پس او فوراً پایین آمد و با خوشحالی از او استقبال کرد. همه مردم این را دیدند و شروع به غرغر کردن کردند. «به پاسخ جمعیت توجه کنید، آنها غرغر می‌کنند.» او مهمان یک گناهکار شده است؟ اما زکی بلند شد و گفت: «خداوندا! ببین، خداوندا، من اینجا و اکنون نیمی از دارایی خود را به فقرا می‌دهم. اگر از کسی چیزی را دزدیده باشم، چهار برابر آن را پس می‌دهم.» عیسی به او گفت: «امروز نجات»، نکته‌ای که لوقا بر آن تأکید می‌کند چیست؟ نجات. عیسی نجات‌دهنده‌ی همه است. امروز نجات به این خانه آمده است، زیرا این مرد نیز پسر ابراهیم است. زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را جستجو کند و نجات دهد. «پسر گمشده، پسر گمشده را به خاطر دارید؟ ما همچنین در مورد یک سکه‌ی گمشده صحبت می‌کنیم. زنی در خانه‌ای به دنبال یک سکه‌ی گمشده می‌گردد. در اینجا عیسی را می‌بینید که در جستجوی گمشده و نجات آن است.

بنابراین مانعی برای زکی وجود دارد، قد کوتاه او و جمعیت. مانعی برای حاکم جوان ثروتمند، ثروت اوست. هم زکی و هم حاکم جوان ثروتمند، هر دو ثروتمند هستند. در واقع، نتیجه داستان حاکم جوان ثروتمند این است که ورود به پادشاهی آسمان برای یک فرد ثروتمند دشوار است، دشوارتر از عبور از سوراخ سوزن با شتر. حاکم جوان ثروتمند به احکام عمل می‌کند و بنابراین عیسی گفت: «آیا احکام را نگه داشته‌ای؟» حاکم جوان ثروتمند می‌گوید: «من از جوانی احکام را نگه داشته‌ام.» بنابراین این مرد در واقع یک فرد درستکار اخلاقی است. او به احکام عمل کرده است. از سوی دیگر، زکی یک مأمور مالیات ثروتمند است. زکی چگونه پول خود را به دست می‌آورد؟ او ثروتمند است زیرا مأمور مالیات است. هر دو ثروتمند هستند، اما زکی با کلاهبرداری از مردم آن را به دست می‌آورد. چرا در آن فرهنگ، به مأموران مالیات اینقدر بد نگاه می‌شد؟ رومی‌ها که عمدتاً مالیات‌گیر امروز، وارد شدند و مالیات را از فلسطین بیرون (IRS) بودند، چیزی شبیه به سازمان امور مالیاتی آمریکا می‌کشیدند. آنها این افراد مالیات‌گیر را داشتند و مالیات را برای رومی‌ها جمع‌آوری می‌کردند. آنها نه تنها مالیات‌هایی را که به رومی‌ها بدهکار بودند، جمع‌آوری می‌کردند، بلکه از آن هم می‌کاستند و مقداری پول برای

خودشان برمی‌داشتند. به عبارت دیگر، اگر مالیات جمع‌آوری می‌کردند، 10٪، 20٪ به آن اضافه می‌کردند و به عنوان پرداختی برای جمع‌آوری مالیات به آن می‌پرداختند. بنابراین آنها از جیب مردم خودشان ثروتمند می‌شدند. بنابراین این افراد به عنوان خائن شناخته می‌شدند. آنها از روم حمایت می‌کردند. آنها برای روم مثل موش‌های ولگرد بودند و خائن بودند. آنها به عنوان خائنین دیده می‌شدند. آنها به روم فروخته شده بودند. آنها مردم خود را به نفع روم می‌فروختند تا از جیب مردم خودشان سود شخصی ببرند. بنابراین، مالیات‌گیران افراد کاملاً نفرت‌انگیزی بودند و توسط یهودیانی که می‌خواستند یوغ روم را کنار بگذارند، تحقیر می‌شدند. آیا به یاد دارید که متی، متی/لاوی ما، نیز یک مالیات‌گیر بود؟ آنها به خانه متی آمدند و مردم آنجا نیز همین واکنش را داشتند. چطور ممکن است عیسی با باجگیران و گناهکاران غذا بخورد؟ پس زکی از دستورات سرپیچی می‌کند.

د. رستگاری در داستان زکی [۱۲:۱۴-۴۷:۱۷]

حالا به حاکم جوان ثروتمند توصیه می‌شود که هر چه دارد بفروشد و به فقرا بدهد. عیسی به او می‌گوید که باید هر چه دارد بفروشد و به فقرا بدهد. نکته جالب اینجاست که آیا تغییر بزرگی رخ می‌دهد؟ آیا عیسی هرگز به زکی گفته است: «زکی، تو مرد ثروتمندی هستی، باید آن ثروت را ببخشی و به فقرا بدهی؟» عیسی هرگز چیزی به زکی نمی‌گوید. وقتی داستان را اینجا می‌خوانید، می‌گویید بگذارید فقط گذار را به شما نشان دهم. عیسی می‌گوید: «از درخت پایین بیا، من امروز به خانه تو می‌روم» و سپس همه مردم زیر لب غر می‌زنند و پاسخ زکی چیست؟ عیسی در روایت چیزی نمی‌گوید، اما زکی بلند شد و به خداوند گفت. زکی داوطلبانه، این کاری است که او داوطلبانه انجام می‌دهد. عیسی او را می‌شناسد و اشکالی ندارد، او فقط به خانه‌اش می‌رود. زکی داوطلبانه می‌گوید: «ببین، پروردگارا، من اینجا و اکنون نیمی از دارایی‌ام را به فقرا می‌دهم.» عیسی به حاکم جوان ثروتمند دستور می‌دهد و می‌گوید که باید پولش را به فقرا بدهد، اما او نمی‌تواند این کار را انجام دهد زیرا به آن بسیار وابسته است. از سوی دیگر، زکی این کار را داوطلبانه انجام می‌دهد. بنابراین آنچه می‌بینید کار خدا در زندگی زکی است. عیسی لازم نیست به او بگوید، او فقط این کار را به طور خودکار انجام می‌دهد، او می‌داند چه کاری درست است. اگر از کسی چیزی را دزدیده باشم، چهار برابر آن را پس می‌دهم.» عیسی گفت: «امروز رستگاری به این خانه آمده است.» جمله زیبایی است: «امروز رستگاری آمده است.» رستگاری چگونه آمده است؟ زکی نیمی از ثروت خود را به فقرا می‌دهد. باز هم این یک روش بسیار جالب برای چگونگی رستگاری زکی است.

نتیجه‌گیری اینجا، در داستان حاکم جوان ثروتمند، آیا ثروتمندان می‌توانند نجات یابند؟ این سوال بود. عیسی می‌گوید، واقعاً سخت است، مثل شتری است که از سوراخ سوزن رد می‌شود. تقریباً غیرممکن است. و با «این حال، زکی، پاسخ این است:» امروز نجات به خانه تو زکی آمده است، و تو فرزند ابراهیم هستی

حالا نکته جالب در داستان، یادتان هست که داشتیم می‌گفتیم چطور یک داستان بنویسیم، اینکه ابتدا و انتها

خیلی شبیه هم هستند؟ خیلی جالب است که عیسی در نقطه‌ای می‌ایستد و زکی بالای درخت است و به او می‌گوید: زکی فوراً پایین بیا، من امروز باید در خانه تو بمانم.» داستان اینگونه شروع می‌شود.» من امروز به خانه تو می‌آیم زکی، من در خانه تو می‌مانم.» داستان چگونه تمام می‌شود؟» امروز نجات به این خانه آمده است.» آیا ارتباط را متوجه می‌شوید؟ داستان با آمدن عیسی به خانه‌اش شروع می‌شود و سپس عیسی اعلام می‌کند «امروز نجات به این خانه آمده است.» لوقا در نوشتن این داستان چه می‌کند؟ فکر می‌کنم او عیسی را با نجات مرتبط *inclusio* می‌کند. من به خانه تو می‌آیم: نجات به خانه تو می‌آید. در واقع آنها یک چیز ادبی دارند که به آن می‌گویند. همانطور که پایان می‌یابد، شروع می‌شود. عیسی به خانه‌اش می‌آید، نجات به خانه‌اش می‌آید. داستان محدود است، چیزی شبیه به قاب کتاب، با آمدن عیسی، آمدن نجات به خانه‌ی این مرد، محدود می‌شود. این داستان عیسی را به عنوان نجات‌دهنده و عیسی را به عنوان نجات‌دهنده‌ی همه انسان‌ها، از جمله زکی، مرتبط می‌کند.

ه. پیامدهای زکی [23:37-17:47]

این موضوع، داستان جالبی را از گذشته‌ام در این مورد برایم مطرح می‌کند. آیا زکی می‌گوید: «ای خداوند، من به عیسی مسیح ایمان دارم و تو نجات خواهی یافت؟» «آیا جایی گفته شده که زکی به عیسی ایمان داشته است؟ نه. چیزی که می‌بینید، اعمال زکی است. او نیمی از ثروتش را به فقرا می‌دهد. او به هر کسی که دزدیده باشد، چهار برابر آنچه دزدیده است، پس می‌دهد. زمانی حدود یک دهه در یک زندان فوق امنیتی در ایندیانا تدریس می‌کردم. من در طول روز در یک کالج تدریس می‌کردم و سپس با ماشین به شهر میشیگان می‌رفتیم، حدود یک ساعت و نیم با ماشین تا یک زندان فوق امنیتی در آنجا. در آن کلاس مردی بود که ما او را پروبو صدا می‌کردیم. اسمش جان شولتز بود اما ما او را پروبو صدا می‌کردیم و پروبو یکی از باهوش‌ترین افرادی بود که تا به حال به او درس داده‌ام، در واقع، اما او مرد مسن‌تری بود. او از ویتنام بیرون آمد، او یک کهنه سرباز ویتنام بود و به دلیل کشتن چند نفر زندانی شد، خیلی بد بود. پروبو سر کلاس می‌نشست و هیچ‌وقت یادداشت‌برداری نمی‌کرد و وقتی امتحان‌های من را می‌داد، در امتحان‌هایم صدها نمره می‌گرفت. او حافظه تصویری فوق‌العاده‌ای داشت و می‌توانست هر چیزی را که می‌گفتی به خاطر بسپارد. فکر می‌کنم این را در ارتش یاد گرفته بود، جایی که به او دستور می‌دادند و او در خدمات ویژه ارتش بود. او می‌توانست حرف‌های تو را به خاطر بسپارد و واقعاً آدم باهوشی بود. خوب، اتفاقی که افتاد این بود که من حدود ۲۰ سال در کالج گریس تدریس کردم و بعد به کالج گوردون در منطقه بوستون آمدم و پروبو داشت از زندان آزاد می‌شد و در آن زمان حدود ۵۵ سال داشت و داشت از زندان آزاد می‌شد و واقعاً از زندان آزاد شد و به من گفت: «تد، وقتی از زندان آزاد شوم.» او یک هارلی‌باز قهار است و قرار است یک هارلی بخرد و گفت که قرار است به محوطه دانشگاه بیاید و صدایش را بشنود. در ایندیانا، صدا خفه‌کن‌های هارلی‌ها را برمی‌دارند، بنابراین سر و صدای زیادی ایجاد می‌کنند و صداهای عظیمی که از یک مایلی شنیده می‌شود. بنابراین من همیشه در دفترم در کالج گوردون هستم و یکی از این روزها را به یاد

دارم، و برای پروبو دعا کردم که او برای چند سال از زندان آزاد شده و با یک دختر مسیحی ازدواج کرده باشد. من همیشه فکر می‌کردم این خیلی عجیب است زیرا پروبو واقعاً مسیحی نبود، در واقع، او در کلاس مرا به چالش می‌کشید و هر وقت می‌توانست خطایی در کتاب مقدس پیدا کند، همه جا را به من حمله می‌کرد و آن را یک مشت حرف‌های بی‌اساس می‌دانست. ما مدام با هم بحث می‌کردیم و نوعی بحث داشتیم. من واقعاً از این پسر لذت می‌بردم، او واقعاً آدم باهوشی بود، اما او پروبو بود، او همیشه چیزی را بررسی می‌کرد و با چیزهایی به من حمله می‌کرد. خب، او از زندان آزاد شد، من برای او دعا می‌کردم و من اینجا در بوستون بودم و این در ایندیانا بود و معلوم شد که حدود یک سال و نیم بعد از مرگش، فهمیدم که او حدود یک سال و نیم مرده است. او سوار موتورسیکلتش بود و کتتش به لاستیک عقب گیر کرده بود و از موتورسیکلتش به گاردریل پرتاب شده بود و فوراً کشته شده بود.

من در یک کنفرانس بودم، ماه نوامبر است، و مجبور بودم در آتلانتا، جورجیا مقاله‌ای بخوانم. من آنجا با شخصی به نام ران کلاتر بودم. من و ران برای ناهار رفتیم و او همکار سابقم از ایندیانا بود. وقتی داشتیم می‌رفتیم، صحبت کردیم و صحبت کردیم، از خاطرات قدیمی. دو پیرمرد با هم صحبت می‌کردند و وقتی من بلند شدم که بروم، او گفت: «جان شولتز را یادت هست؟ پروبوی پیر را یادت هست؟» «و من گفتم: بله، پروبو را یادم هست. من اینجا در بوستون خیلی عصبانی بودم و هیچ‌کس به من نگفت که او مرده است. من» «بیش از یک سال برای آن یارو دعا می‌کردم و او قبلاً مرده بود و هیچ‌کس به من نگفت که او مرده است.» بنابراین احساس کردم که به من خیانت شده است که هیچ‌کس به من نگفت، بنابراین این را به ران گفتم. ران گفت: «خب، بگذارید بقیه اتفاقاتی که برای پروبو افتاد را برای شما تعریف کنم.» او از زندان آزاد شد و با یک زن مسیحی ازدواج کرد. یادتان هست به شما گفتم که این حرف‌ها منطقی نبود چون او مسیحی نبود. او از خیلی جهات واقعاً ضد مسیحی بود. پروبو هرگز به کسی نگفت که مسیحی شده است، اما در واقع، او خداوند را پذیرفت. پروبو گفت: «نمی‌خواهم مجبور باشم این را به مردم بگویم، می‌خواهم مردم ببینند که زندگی من، که خدا زندگی من را تغییر داده است.» بنابراین اساساً پروبو از آن دسته افرادی نبود که همیشه کلمه «عیسی» را به عنوان هر کلمه دیگری به کار می‌برند و اعلام می‌کنند که من اکنون یک فرد مذهبی هستم. صدای او به عنوان یک فرد مذهبی بیرون نیامد، اما پروبو زندگی او را تغییر داد. او گفت: «اگر زندگی من تغییر کند، زندگی من بلندتر از کلمات من صحبت خواهد کرد. و بنابراین من یک مسیحی هستم و زندگی من تغییر کرده است و آنها می‌توانند این را ببینند.» من واقعاً به این احترام می‌گذارم. این چیزی است که شما با زاکایوس دریافت می‌کنید. زندگی زاکایوس تغییر کرده است. او لازم نیست مدام بگوید عیسی این و عیسی آن. نه، زندگی او تغییر کرد. مردم از کجا می‌دانستند زندگی او تغییر کرده است؟ مردم می‌دانستند زندگی او تغییر کرده است زیرا آن مرد نیمی از دارایی خود را به فقرا می‌دهد. او فرد ثروتمندی است. او به هر کسی که چهار بار از او کلاهبرداری کرده است، پول می‌دهد و وقتی پول را پس می‌گیرند، می‌گویند: «وای، چه اتفاقی برای زکی پیر افتاده است؟» «عیسی می‌گوید، امروز رستگاری به خانه‌ات

آمده است. بنابراین این داستان زکی است و من فکر می‌کنم کاری که لوقا انجام می‌دهد، بازی کردن با این دو داستان است: حاکم جوان ثروتمند و داستان زکی. آنها با هم بازی می‌کنند. هر دو ثروتمند هستند. یکی، رستگاری به خانه‌اش، زکی، می‌آید. دیگری به ثروتش وابسته است و از او روی برمی‌گرداند. این نوعی خوانش بینامتنی است و چیزی که من اینجا روی آن کار می‌کنم فقط تلاش برای این است که شما را به فکر کردن در مورد چگونگی تفسیر کتاب مقدس و اداری کنم؟ هر منوتیک شما چیست؟ هر منوتیک مطالعه نحوه تفسیر کتاب مقدس است

و. بینامتنیت و زکی در جستجوی رستگاری [۲۶:۱۹-۲۳:۳۷]

منظورم این است که می‌توانید این داستان‌ها را به صورت بینامتنی بخوانید. مثلاً داستان حاکم جوان ثروتمند را می‌خوانید و می‌گویید: «وای، چیزهای زیادی وجود دارد که با داستان زکی مقایسه می‌شوند. داستان‌ها با هم تداخل دارند، بنابراین برای اینکه داستان زکی را به درستی بفهمید، فکر می‌کنم باید داستان حاکم جوان ثروتمند را بفهمید.» داستان حاکم جوان ثروتمند با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد که چگونه ثروتمندان می‌توانند نجات یابند؟ راه حل این مشکل، زکی است، جایی که او فردی ثروتمند است اما کاری را انجام می‌دهد که حاکم جوان ثروتمند قادر به انجام آن نبود، حتی اگر حاکم جوان ثروتمند از بسیاری جهات اخلاقی‌تر از زکی باشد. بنابراین این نوع داستان‌ها با زکی بازی می‌کنند. این شمول، این همان کلمه‌ای است که قبلاً به شما گفتم، شمول -- آغاز و پایان». من به خانه شما می‌آیم «رستگاری به خانه شما می‌آید و تداعی می‌کند که چه کسی به دنبال چه کسی است. آیا زکی به دنبال عیسی است یا عیسی به دنبال زکی است؟ بنابراین شما این نوع وارونگی را می‌بینید که در آنجا اتفاق می‌افتد. پس زکی در جستجوی رستگاری است

این فقط یک نمودار است، چگونه می‌توان این را ترسیم کرد. اینجا زکی است، اینجا عیسی است، اینجا جمعیت هستند. سپس جمعیت مانعی ایجاد می‌کنند، بنابراین چیزی که به دست می‌آید چیزی شبیه به این است: زکی به دنبال عیسی است اما جمعیت سر راه اوست و بنابراین او باید بر این مانع جمعیت غلبه کند. جمعیت زمزمه می‌کنند و زکی را طرد می‌کنند. بنابراین او باید بر مانع جمعیت در راه خود غلبه کند، او یک مرد کوچک است. آنها زکی را طرد می‌کنند و علیه او زمزمه می‌کنند، بنابراین او نه تنها مشکل اندازه، بلکه طرد شدن توسط مردم در جمعیت و احساس آن طرد شدن را نیز دارد. ضمناً، به نظر نمی‌رسد که جمعیت با عیسی مرتبط باشد. این زکی است که با عیسی ارتباط برقرار می‌کند نه جمعیت. بنابراین جمعیت از عیسی جدا می‌شود و سپس چیزی که به دست می‌آید این است که زکی توبه می‌کند، جبران می‌کند و به جمعیت و مردم فقیر می‌دهد. او مردم را به خاطر کاری که انجام داده بود، مجازات می‌کند. بنابراین زکی توبه می‌کند و چیزی که به دست می‌آید عیسی است. به عبارت دیگر، شما زکی را دارید که به دنبال عیسی و رستگاری است، و عیسی را دارید که به دنبال زکی است. بنابراین فکر می‌کنم این نوعی روش تصویری از بسیاری از این داستان‌ها با عیسی است. شما شخص را دارید، جمعیتی دارید که معمولاً فریسیان یا صدوقیان هستند و برخی موانع و در نهایت عیسی را دارید. سپس این

مثلث‌بندی را دارید که با بسیاری از این داستان‌ها در جریان است. بنابراین فکر می‌کنم این فقط آن را به صورت تصویری بیان می‌کند و تا حدودی مفید است.

لوقا عیسی را در متن کل جهان قرار می‌دهد [۱۹:۲۶-۴۵:۲۹]

؛ 34:48-26:19؛ عیسی در متن جهانی، مشکلات GI ج ترکیب

عیسی نجات‌دهنده‌ی همه است. این شما را به یاد چه چیزی می‌اندازد؟ «صدای کسی که در بیابان فریاد می‌زند. «هر یک از انجیل‌ها این نقل قول را دارند»: صدای کسی که در بیابان فریاد می‌زند «که به یحیی تعمید دهنده اشاره دارد. او در بیابان است و ملخ و عسل وحشی می‌خورد». صدای کسی که در بیابان فریاد می‌زند «همه آن را نقل می‌کنند، اما فقط لوقا اضافه می‌کند»: «همه‌ی بشر نجات خدا را خواهند دید». لوقا این جمله را اضافه می‌کند: «همه‌ی بشر نجات خدا را خواهند دید». لوقا بر عیسی به عنوان نجات‌دهنده‌ی همه تأکید می‌کند، بنابراین آن نقل قول را از اشعیا ادامه می‌دهد و همچنان از این جمله استفاده می‌کند: «همه‌ی بشر نجات خدا را خواهند دید».

حالا، می‌خواهم با این موضوع کار کنم، نکته‌ی کوچکی اینجا مطرح می‌شود -- این در فصل ۲ و ۳ لوقا آمده است، و در لوقا ۱:۲ و سپس در ۳:۱ نیز آمده است. بگذارید فقط این را بخوانم. لوقا می‌گوید عیسی نجات‌دهنده‌ی همه است. بنابراین لوقا عیسی را در متن همه در کل جهان قرار می‌دهد و لوقا، به نظر من، جهانی بزرگتر از برخی دیگر از نویسندگان حواری که یهودی بودند و تا حدودی محدودتر تمرکز داشتند، دارد. بنابراین، در اینجا لوقا فصل ۲ آیه ۱ را آورده‌ام و سپس می‌خواهم به فصل ۳ آیه ۱ نگاهی بیندازم تا چیزی بسیار مشابه را پیدا کنم. او می‌گوید، "در آن روزها"، در مورد زمان تولد عیسی صحبت می‌کند. "در آن روزها، قیصر آگوستوس فرمانی صادر کرد که سرشماری انجام شود." قیصر آگوستوس، وقتی از قیصر آگوستوس نام می‌برد، آیا این کار عیسی را در متن جهان با قیصر، قیصر روم، قرار می‌دهد؟ ما می‌دانیم قیصر آگوستوس که بود، بنابراین می‌توانیم عیسی را در یک زمینه‌ی بین‌المللی قرار دهیم. ما می‌دانیم که او چه کسی بود، عیسی در زمان سلطنت قیصر آگوستوس متولد شد. این همچنین به ما کمک می‌کند تا عیسی را از نظر زمانی پیدا کنیم. لوقا می‌نویسد: «باید در تمام دنیای روم سرشماری انجام شود. این اولین سرشماری بود که در زمان فرمانداری کیرینیوس بر سوریه انجام شد.» بنابراین یک فرماندار سوری وجود دارد، دمشق نوعی پایتخت سوریه است؛ فرماندار سوری قرار است در اسرائیل سرشماری انجام دهد. سپس در فصل ۳ آیه ۱ عبارت مشابهی را می‌بینید: «در پانزدهمین سال سلطنت تیبریوس قیصر»، بنابراین نشانه دیگری در اینجا دارید. تیبریوس قیصر، قیصر دیگری است. باز هم، ما می‌دانیم تیبریوس چه زمانی سلطنت کرد. در سال پانزدهم، به سال خاصی از تیبریوس اشاره می‌کند که داشتن آن بسیار مفید است. این نوع نظرات تاریخی اغلب در کتاب مقدس یافت نمی‌شوند، بنابراین وقتی می‌توانید آن را به افراد سکولار مانند تیبریوس قیصر در پانزدهمین سال زندگی‌اش ربط دهید، به ما قلاب خوبی می‌دهد تا این تاریخ را به

آن متصل کنیم». هنگامی که پونتئوس پیلطس فرماندار یهودیه بود، هیرودیس حاکم جلیل و برادرش فیلیپ حاکم ایتریه، و تراخونیتیس و لیسانیوس حاکم آبلین، در دوران کاهنان اعظم حنا و قیافا «بنابراین نه تنها ما این فرمانداران منطقه و فلسطین را می‌شناسیم، بلکه می‌دانیم که حنا به همراه قیافا کاهن اعظم بود. بنابراین به نظر می‌رسد لوقا عیسی را در این تصویر بزرگتر از این فرمانداران رومی قرار می‌دهد.

«پاسخ منتقدان ح». مشکلات موجود در لوقا [۲۹:۴۵-۴۰:۴۰]

حالا برخی گفته‌اند که این یک تناقض است، کتاب مقدس در آنجا با تاریخ واقعی تناقض دارد. اساساً اینجا چند مشکل وجود دارد، هیچ سرشماری وجود نداشته است. منتقدان چیزهایی شبیه به این می‌گویند: در زمان آگوستوس هیچ سرشماری وجود نداشت. اولاً هیچ سرشماری شناخته‌شده‌ای از زمان آگوستوس وجود نداشت. ثانیاً هیچ سرشماری‌ای وجود ندارد که یوسف را ملزم به رفتن به بیت‌لحم کند. به یاد داشته باشید که یوسف و مریم مجبور شدند برای انجام سرشماری به بیت‌لحم بیایند. هیچ موردی ثبت نشده است که ما در تاریخ خارجی داشته باشیم. جوزفوس هیچ سرشماری کویرینیوس قبل از سال ۶ میلادی ندارد. بنابراین جوزفوس که یک مورخ یهودی حدود ۴۰ میلادی تا ۱۰۰ میلادی بود، تقریباً بعد از زمان مسیح، اما هنوز ۴۰ تا ۱۰۰ میلادی، جوزفوس یک مورخ یهودی بود. او کتابی احتمالاً به همین اندازه قطور در مورد تاریخ یهودیان و آثار باستانی یهودیان نوشت. بنابراین جوزفوس کامل‌ترین مورخ قوم یهود در قرن اول بود. او اشاره می‌کند که سرشماری در سال ۶ میلادی انجام شده است. حالا مشکل چیست؟ عیسی مسیح در حدود ۴ یا ۵ قبل از میلاد متولد شد، بنابراین سرشماری حدود ده سال از آن عقب افتاده است و این قابل توجه است. کوئیرینیوس نمی‌توانسته در زمان تولد عیسی فرماندار باشد. کوئیرینیوس پس از آن فرماندار شد. بنابراین این نوع مسائل پیش می‌آید و می‌گویند که خب، در کتاب مقدس خطایی وجود دارد. شخصی به نام داریل باخ وجود داشت که متخصص عیسی و لوقا است. دارل بوک یکی از محققان فوق‌العاده عهد جدید در مورد لوقا در کشور در حوزه علمیه دالاس است و او در عیسی تخصص دارد و در کاری که انجام می‌دهد بسیار خوب است. او سپس خاطرنشان می‌کند که در دوران سلطنت آگوستوس سه سرشماری وجود داشته است. رومی‌ها مردم را ثبت نام می‌کردند و وقتی رومی‌ها برای سرشماری و ثبت نام مردم می‌رفتند، به هر منطقه اجازه می‌دادند که این کار را به روشی که برای آن منطقه مناسب بود انجام دهد. بنابراین فرمانداران منطقه تصمیم می‌گرفتند که چگونه می‌خواهند سرشماری را انجام دهند. حالا در محافل یهودی معلوم می‌شود، و شما فکر می‌کنید این طبیعی است، در محافل یهودی شما باید به سرزمین‌های پایه خود برگردید. برای مثال، آنها به بیت‌لحم، جایی که از آنجا آمده بودند، بازگشتند. آنها مجبور بودند به بیت‌لحم یهودیه بروند، زیرا از قبیله یهودا بودند. این یک روش کاملاً یهودی برای انجام این کار بود و رومی‌ها اجازه دادند که سرشماری طبق آداب و رسوم بومی آن منطقه انجام شود. بنابراین، به نظر می‌رسد که بازگشت عیسی بسیار مناسب باشد. سرشماری ثبت شده توسط یوسفوس در سال ۶ میلادی بود. به احتمال زیاد سرشماری‌های دیگری نیز وجود داشته

است. یوسفوس به سرشماری در سال ۶ میلادی اشاره کرده است، اما به سرشماری که در سال ۴ یا ۵ قبل از میلاد انجام شده است، اشاره‌ای نکرده است.

۱. [استدلال از دل سکوت] ۴۰:۳۲-۴۸:۳۴]

بنابراین چون او به آن اشاره نمی‌کند، آیا این به معنای اشتباه بودن کتاب مقدس است؟ این همان چیزی است که استدلال از سکوت نامیده می‌شود. به عبارت دیگر، آیا یوسفوس تمام سرشماری‌های انجام شده را فهرست می‌کند؟ نه، بنابراین نمی‌توانید علیه کتاب مقدس استدلال کنید زیرا هیچ سابقه‌ای ندارید که بگوید قبل از ۰ در دوره قبل از میلاد مطلقاً هیچ سرشماری انجام نشده است. این یک استدلال از سکوت است و اینها استدلال‌های ضعیفی هستند. فقط به این دلیل که ما از تاریخ سکولار در مورد آن چیزی نمی‌دانیم، به این معنی نیست که هرگز اتفاق نیفتاده است. ما چیزهای زیادی در مورد تاریخ نمی‌دانیم. وقتی وارد باستان‌شناسی می‌شوید و باستان‌شناسی را کاوش می‌کنید، فقط کسری از کسری از مواد باستان‌شناسی را دارید. بخش زیادی از باستان‌شناسی، بیشتر آن هنوز در اسرائیل، بین‌النهرین و حتی مصر دفن شده و هنوز از زیر خاک بیرون نیامده است. مصر کارهای زیادی انجام داده است، اما باستان‌شناسی بسیار پراکنده است، بنابراین نمی‌توانید بر اساس سکوت علیه چیزی استدلال کنید. ما فقط ممکن است هنوز آن را کشف نکرده باشیم و به معنای واقعی کلمه تن‌ها و صدها تن ماده وجود دارد که باید از میان آنها غربال شود.

پیشنهاد دیگری که باک در مورد کوئیرینیوس مطرح می‌کند این است که بسیار محتمل است که کوئیرینیوس دو بار فرماندار بوده باشد. اینکه او می‌توانسته فرماندار باشد و سپس از او خواسته شده که کناره‌گیری کند یا به مأموریت دیگری برای سزار رفته و سپس برگشته و دوباره فرماندار شده باشد. بنابراین ممکن است واقعاً این‌طور باشد که او دو بار فرماندار بوده و به همین دلیل است که قبل از میلاد و سپس بعد از میلاد وجود دارد و این ممکن است محتمل بوده باشد. بنابراین توضیحاتی وجود دارد، تنها چیزی که سعی دارم بگویم این است که توضیحاتی برای توضیح این موضوع وجود دارد. مراقب استدلال‌های تاریخی باشید که می‌گویند این با کتاب مقدس در تضاد است. واقعاً هیچ مدرکی از این وجود ندارد که این را رد کند، اصلاً هیچ مدرکی وجود ندارد. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم کتاب مقدس اشتباه است وقتی که هیچ مدرکی از آن به هر نحوی ندارید. این یک استدلال سکوت است. بنابراین این مشکل تاریخ است و این چیزی است که ما در فصل ۲ روی آن کار کرده‌ایم. هیچ سرشماری‌ای که کوئیرینیوس و سرشماری - این نحوه‌ی املاي کوئیرینیوس است - تا سال ۶ میلادی در یوسفوس وجود نداشت و هیچ سفری به بیت‌لحم دستور داده نشد. اینها مواردی هستند که منتقدان مطرح می‌کنند و این همان چیزی است که ما سعی کردیم به آن پاسخ دهیم.

J. Magnificat و Benedictus [34:48-38:29]: آهنگ‌ها در لوقا

د: ترکیب یوحنا؛ ۴۸:۳۴-۵۱:۴۸؛ سرودها و اشخاص در لوقا

حالا، ویژگی‌های لوقا. اگر به شما بگویم خواننده شیرین اسرائیل کیست، پاسخ چه خواهد بود؟ خواننده شیرین اسرائیل کیست؟ چه کسی در اسرائیل تمام سرودها و چیزهای اسرائیل را به او داد؟ او داوود بود. داوود پادشاه در مزامیر، ۷۲ مزمور را که می‌خوانید، عنوان «برای داوود» یا «به داوود» یا هر عنوان دیگری که می‌خواهید در آنجا بفهمید، دارند. اما سرودها، چه کسی خواننده شیرین اسرائیل در عهد جدید است یا شاید از اسرائیل، اما سراینده سرود عهد جدید لوقا است. بنابراین لوقا این سرودهای فوق‌العاده را در آنجا دارد. من فقط می‌خواهم برخی از سرودهای او را مرور کنم. این سرودها نام‌های لاتین دارند. همه این سرودها بسیار معروف هستند. آنها آنقدر معروف هستند که در واقع نام‌هایی برای خود دارند و گاهی اوقات راهبان آنها را به زبان لاتین می‌خوانند.

اولین مورد «مگنیفیکات» (نام دارد و این سرود مریم است. به یاد داشته باشید که گفتیم به نظر می‌رسد لوقا با مریم صحبت می‌کند و بنابراین برداشت‌های بسیار دقیقی از چیزهایی که در مورد مریم است، چیزهایی که بسیار به قلب او نزدیک هستند، به دست می‌آورد. لوقا به ما می‌گوید که او این چیزها را در قلب خود گرامی می‌داشت. مریم این را می‌دانست، بنابراین لوقا آن را برداشت می‌کند. مریم این را می‌گوید: «جان من خداوند را ستایش می‌کند، روح من در خدا، نجات‌دهنده من، شاد می‌شود.» توجه کنید که چگونه او خدا را اینگونه معرفی می‌کند: «روح من در خدا، نجات‌دهنده من، شاد می‌شود.» به یاد داشته باشید که گفتیم رستگاری یک مضمون بزرگ برای لوقا بود، می‌توانید آن را حتی اینجا در سرود مریم ببینید. «زیرا او از این پس در حالت فروتنی بنده خود به یاد داشته است، همه نسل‌ها مرا خوشبخت خواهند خواند، زیرا قادر متعال کارهای بزرگی برای من انجام داده است.» این سرود مریم است. سرود زیبایی در اینجا، مریم متوجه می‌شود که قرار است مادر خداوند باشد و این واقعاً فوق‌العاده است، سرود مریم «مگنیفیکات» (نام دارد).

بندیکتوس، ما می‌دانیم که نیایش چیست. امسال چندین نفر از دانش‌آموزان لاتین خوانده‌اند، **بنه** به معنی «خوب» یا «نیک» است. **دیکتوس** به معنی «سخن گفتن» است. بنابراین **بندیکتوس** به معنی خوب صحبت کردن است. در نیایش، در پایان مراسم کلیسا، کشیش معمولاً دستانش را بالا می‌برد و نیایش می‌کند. نیایش به این معنی است که او با مردم به خوبی صحبت خواهد کرد. اگر به کلیسای پارک استریت بروید، گوردون هوگنبرگر را خواهید دید. او دستش را بالا می‌برد و می‌گوید: «خداوند شما را برکت دهد و حفظ کند. خداوند بر شما رحمت کند و به شما آرامش دهد.» (و با دعای خیر کشیشی به شماره ۶ ادامه می‌دهد. بنابراین، نیایش مانند دعای خیر کشیشی است. بنابراین، بندیکتوس اینجا است. این زکریا است. زکریا کیست؟ زکریا و الیزابت والدین یحیی تعمید دهنده هستند. به یحیی تعمید دهنده اعلام شد که به دنیا خواهد آمد و زکریا آن را باور نکرد، اما بعد باور کرد. خدا دهان خود را باز می‌کند وقتی که یحیی تعمید دهنده متولد می‌شود و زکریا از روح القدس پر می‌شود. موضوع روح القدس را که لوقا مطرح می‌کند به خاطر دارید؟ زکریا از روح القدس پر شده بود و نبوت

می‌کرد. سرود زکریا «ستایش باد بر خداوند، خدای اسرائیل، زیرا او آمده و قوم خود را رهایی بخشیده است. او شاخ نجات را برافراشته است.» به موضوع نجات توجه کنید». او شاخ نجات را برای ما در خانه بنده خود برافراشته است.» بنابراین این یک دعای برکت، یک بندیکت، از زکریا است که خدا را می‌خواند و ستایش می‌کند.

K. Songs in Luke: Gloria in Excelsis and Nunc Dimittis [38:29-40:24]

گلوریا در اکسلسیس، گلوریا در اکسلسیس را به یاد دارید؟ خدا. فرشتگانی که ما در آسمان شنیده‌ایم، نوعی از چیزها هستند. جلال بر خدا در آسمان، "جلال بر خدا در آسمان و صلح بر مردمی که بر این یک ترجمه لاتین از آنچه فرشتگان می‌خوانند است. *Gloria in excelsis*." زمین مورد لطف او هستند بنابراین لوقا آهنگ‌ها را انتخاب می‌کند، او آهنگ‌هایی را انتخاب می‌کند که فرشتگان در مقابل خدا می‌خوانند. بنابراین در آسمان موسیقی وجود خواهد داشت و بسیاری از شما در حال مطالعه موسیقی روی زمین هستید و این چیز خوبی است زیرا ظاهراً در آسمان موسیقی وجود دارد. فرشتگان در فصل ۲ آیه ۱۴ در آسمان جلال بر خدا می‌خوانند.

آخرین آهنگ از این آهنگ‌ها، و این آهنگی که من عاشقش هستم، آهنگ شمعون است. شمعون پیر را به خاطر دارید؟ روح القدس به او گفت که تا زمانی که مسیح خداوند را نبیند، نخواهد مرد و او عیسی نوزاد را در آغوش می‌گیرد. او این را می‌گوید، و نانک دیمیست در لاتین به معنای "اکنون برو" است. بنابراین او این را می‌گوید: "خداوند متعال، همانطور که وعده داده‌ای، اکنون بنده خود را به سلامتی مرخص کن، زیرا چشمان من نجات تو را دیده است." نجات کیست؟ "نجات"، زکی، "به خانه تو آمده است." شمعون، عیسی نوزاد، "چشمان من نجات تو را دیده است." عیسی نجات است." من نجات تو را دیده‌ام، به خاطر آنچه که در نظر همه مردم آمده کرده‌ای، نوری برای مکاشفه برای غیریهودیان." توجه کنید، غیریهودیان در اینجا گنجانده شده‌اند، لوقا یک غیریهودی است که او به آن موضوع می‌پردازد. وقتی به کتاب اعمال رسولان می‌رسید، موضوع غیریهودی مطرح می‌شود. برای جلال قوم تو در اسرائیل. برای مکاشفه غیریهودیان و برای جلال قوم اسرائیل." بنابراین این. این چهار سرود فوق‌العاده از کتاب لوقا هستند. لوقا سراینده‌ی مزامیر عهد جدید است.

ل. مردم در لوقا: پسر گمشده و جاده‌ی عمواس [۴۰:۲۴-۴۶:۴۲]

حالا به نظر می‌رسد لوک به آدم‌ها علاقه‌مند است. او درک بسیار دقیقی از آنچه در درون آدم‌ها می‌گذرد دارد و بنابراین داستان پسر و لخرج را می‌فهمید. پسر و لخرج پیش پدرش می‌آید و این تنش پدر و پسری را می‌بینید. پدر با پسرش مهربان و بخشنده است و ارث را به او می‌دهد. چه توهینی به والدین بود. شما مجبور شدید آن مقاله‌ای را که به صورت رایگان آنلاین در مورد پسر و لخرج پیدا کرده‌ایم بخوانید. مقاله فوق‌العاده‌ای است و

اساساً نشان می‌دهد که چگونه این مرد واقعاً به پدرش پشت کرد و سپس ثروتی را که پدرش به دست آورده بود، بر باد داد و ارث خود را با یک زندگی کثیف هدر داد. وقتی همه چیز تمام شد، او همه این دوستان، همه این شراب و زنان را داشت و وقتی ثروتش تمام شد، دیگر هیچ دوستی برایش باقی نماند. بنابراین او با خوک‌ها به خانه برمی‌گردد و پیش پدرش برمی‌گردد و پدرش فرار می‌کند. ضمناً، آیا اصطلاح سامی که مقاله مطرح کرد را متوجه شدید؟ خب، یک پدر فرار نمی‌کند. این تقریباً یک چیز شرم‌آور است که پدر بیرون می‌دود و به پسرش سلام می‌کند و او را در آغوش می‌گیرد و از بازگشت پسرش استقبال می‌کند. بنابراین شما این دیدار مجدد پدر و پسر را بعد از اینکه پسر پشت کرده و رفته است، می‌بینید. اینجا داستان زیبایی از دیدار مجدد پدر و پسر، پسر و ولگرد، وجود دارد.

بنابراین لوقا به تمام این چیزهای کوچک شخصی از صمیمیت‌های درونی اشاره می‌کند. جاده امائوس که بعداً به آن خواهیم پرداخت. جاده امائوس، و این دو نفر را می‌بینید که پس از رستاخیز و برخاستن عیسی از مردگان، قدم می‌زنند. این افراد واقعاً از آن خبر ندارند، بنابراین آنها در حدود شش یا هفت مایل، سفری یک روزه سبت، از اورشلیم به سمت غرب می‌روند. این مرد ناگهان ظاهر می‌شود و در کنار آنها قدم می‌زند. او واقعاً عیسی است اما در کنار آنها قدم می‌زند و شروع به توضیح دادن به آنها می‌کند: «آیا می‌دانید در اورشلیم چه خبر است؟» آنها گفتند: «مگر نشنیده‌اید که عیسی، یک پیامبر، درگذشت؟» «عیسی در حالی که با آنها همراه می‌شود می‌گوید: نه، بیشتر به من بگو.» «و سپس عیسی از کتاب مقدس برای آنها توضیح می‌دهد و می‌گوید: «دل ما در درون ما سوخت، زیرا او کتاب مقدس را توضیح داد و توضیح داد که او باید از مردگان برخیزد.» سپس ناگهان عیسی با آنها نان می‌شکند و این یک داستان واقعاً جالب است. وقتی او نان را با آنها می‌شکند، ناگهان آنها او را می‌شناسند و می‌گویند این عیسی است و سپس او می‌رود.

م. افراد در لوقا: زنان و کودکان [۴۵:۳۱-۴۲:۴۶]

بنابراین زنان و کودکان، ما چندین بار به این موضوع اشاره کرده‌ایم. عیسی به زنان و کودکان اشاره کرد، وقتی عیسی در فصل ۸ آیات ۱ تا ۳ است، می‌گوید که زنان نیازهای عیسی را برآورده می‌کردند. اینکه بسیاری از زنان از عیسی حمایت می‌کردند. خیلی جالب است. مادر زبدی، همسر زبدی را می‌بینید. آیا یعقوب و یوحنا، حواریون، را به خاطر دارید؟ ظاهراً همسر زبدی در سفر بود و از عیسی در خدمتش حمایت می‌کرد، همچنین مریم مجدلیه و همه این زنان دیگر. وقتی عیسی به صلیب می‌رود، جالب است که زنان برای عیسی سوگواری می‌کنند، نه شاگردان. اگر در برنامه «گمشده در اورشلیم» شرکت کنید و به جایی که «راه غم» نامیده می‌شود بروید، از «راه غم» در اورشلیم بالا بروید، راه غم است. اگر از «راه غم» بالا بروید، ایستگاه‌های زیادی از صلیب خواهید دید، پانزده ایستگاه خواهید دید. نمی‌دانم از ایستگاه ۳، ۴ یا ۵ چند ایستگاه وجود دارد که زنان در حال گریه و زاری برای عیسی هستند. این از کتاب لوقا ۲۷:۲۳ و آیات بعدی گرفته شده است.

لوقا به بیوه نائین اشاره می‌کند. بیوه نائینی که پسری تنها دارد که مرده است و عیسی بیوه پسر نائین را زنده می‌کند. شما یکی دیگر دارید که می‌گوید تنها دخترش بوده است. آیا جاریوس را به خاطر دارید؟ جاریوس مردی بود که نزد عیسی آمد و گفت: «دخترم در آستانه مرگ است. ای عیسی، لطفاً بیا و او را شفا بده.» او تنها دخترش است. به نظر می‌رسد لوقا به این مضمون تک فرزندی اشاره می‌کند. او تنها دخترش است و بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی آنها به خانه جاریوس می‌روند، با این پیام می‌آیند که «دختر مرده است. دیگر دلیلی ندارد استاد را اذیت کنند.» چرا او باید الان که دختر مرده است، بیاید؟ و عیسی می‌گوید: «من به خانه تو می‌آیم.» عیسی او را از مرگ زنده می‌کند. بنابراین این مضمون «تک فرزند» واقعاً چیز خاصی است.

چیز دیگری که شما دارید این شخص دیگر در فصل ۹ است. جاریوس در فصل ۸ آیه ۴۲ بود. در فصل ۹ فصل بعدی، آمدن عیسی را دارید. بنابراین در فصل ۷، بیوه پسر نائین از مردگان زنده می‌شود، در فصل ۸، آیه ۴۲، دختر جاریوس از مردگان زنده می‌شود و سپس به فصل ۹ می‌رسیم. بنابراین در فصل ۷، فصل ۸ و فصل ۹، همه این داستان‌ها، در لوقا ۹:۳۸ این مرد تنها یک فرزند دارد. این تنها فرزند، دیو دارد و عیسی دیو را از این تنها فرزند بیرون می‌کند. به نظر می‌رسد لوقا این چیزها را با کودکان و زنان تنها درک می‌کند و به نظر می‌رسد که این مورد علاقه مردم است. او درک دقیقی از قلب مردم دارد و می‌داند که آنها به چه چیزی فکر می‌کنند.

ن. تمرکز بر فقرا: سرود مریم و عدالت اجتماعی [۴۸:۵۱-۴۵:۳۱]

حالا لوقا هم روی فقرا تمرکز می‌کند. بنابراین در سرود مریم در *مگنیفیکات*، من قبلاً کل آن را خوانده بودم، اما در *مگنیفیکات* این را می‌گوید: «او تخت‌های قدرتمندان را پایین آورده و فروتنان را سرفراز کرده است. او گرسنگان را با چیزهای خوب پر کرده و ثروتمندان را تهی فرستاده است.» بنابراین، «او قدرتمندان را پایین آورده، فروتنان را سرفراز کرده است. او گرسنگان را سیر کرده اما ثروتمندان را تهی فرستاده است.» بنابراین، شما این نوع وارونه‌سازی را می‌بینید که در آن ثروتمندان فقیر می‌شوند و فقرا سیر می‌شوند. به نظر می‌رسد لوقا این موضوع را با فقرا و بسیاری از چیزها مطرح می‌کند. وقتی در مورد مسائل عدالت اجتماعی صحبت می‌کنید، معمولاً در مورد کتاب لوقا صحبت می‌کنند زیرا لوقا بر فقرا و آن نوع زمینه تأکید دارد. فصل ۴ آیه ۱۶ و بعد از آن می‌گوید که عیسی آمد تا مرده را به فقرا برساند. او آمد تا مرده را به فقرا برساند، آزادی اسیران را اعلام کند و بینایی نابینایان را باز یابد، مظلومان را آزاد کند.» بنابراین، عیسی برای فقرا، برای مظلومان کار می‌کند و آنها را آزاد می‌کند. پیام زیبایی که در انجیل اجتماعی وجود دارد، مردم این قسمت‌ها را بیرون کشیده‌اند.

مشکل این است که شما با گناه و رستگاری و این نوع چیزها سر و کار دارید. شما شاهد این تنش در فرهنگ ما بین مسائل عدالت اجتماعی و مسائل رستگاری از نظر رستگاری از گناه هستید. از آنجایی که فرهنگ

ما دیگر گناه را دوست ندارد، ما در واقع بر عدالت اجتماعی تمرکز می‌کنیم و بر عدالت اجتماعی، کمک به فقرا، کمک به فقرا، و خیلی چیزها، اهمیت زیادی می‌دهیم، و این واقعیت را نادیده می‌گیریم که عیسی برای انجام چه کاری آمده است؟ "اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد" و رستگاری، رستگاری از طریق خون مسیح، ما در حالی که بر کمک به فقرا تأکید می‌کنیم، از اهمیت آن می‌گاهیم و این می‌تواند یک مشکل باشد. سوال این است که آیا این است یا آن؟ پاسخ خیر است، یا این نیست/یا هر دو است/و مشکل این است که یک گروه بر فقرا، به ویژه سوسیالیست‌ها و افراد مارکسیست کمونیست، تأکید دارند. شما از کتاب مقدس استفاده می‌کنید و از مسائل عدالت اجتماعی و کتاب مقدس استفاده می‌کنید. آنها واقعاً به کتاب مقدس اهمیت زیادی نمی‌دادند. کاری که آنها انجام می‌دهند این است که این مضامین مربوط به کمک به فقرا را از کتاب مقدس جدا می‌کنند و اساساً به آن مضامین می‌پردازند و جنبه‌های دیگر انجیل توبه، پرستش خدا و خدمت به خدا را نادیده می‌گیرند و به حاشیه می‌رانند. من فکر می‌کنم در واقع در هر دو حالت افراطی مشکلاتی وجود دارد. البته، در دانشگاه - و باید بگویم در اکثر دانشگاه‌ها - مسئله عدالت اجتماعی مطرح می‌شود و رستگاری و نجات از گناه کم‌اهمیت جلوه داده می‌شود. بنابراین، من فکر می‌کنم که دانشگاه و دانشگاه‌ها می‌توانند از یک موازنه در طرف دیگر استفاده کنند که عیسی برای نجات گناهکاران و ریختن خون خود برای گناهان مردم جهان آمد. لوقا برای پیشبرد جنبه عدالت اجتماعی چیزها استفاده می‌شود.

تمرکز بر فقرا: فروش همه چیز و تمثیل‌ها [۵۱:۴۸-۴۱:۵۱] O.

؛ ۵۱:۴۸-۴۱:۵۱؛ تمرکز روی فقرا O ه ترکیب

سه بار در فصل‌های ۱۲:۳۱، ۱۴:۳۳ و ۱۸:۲۲، به آن حاکم جوان ثروتمند که به آن نگاه کردیم، اشاره شده است. ضمناً وقتی این مضمون را در کتاب اعمال رسولان برمی‌دارید، لوقا نیز در حال نوشتن اعمال رسولان است. متوجه خواهید شد که در کلیسای اولیه همه چیز را می‌بخشیدند و همه چیز در کلیسای اولیه مشترک بود. ضمناً توجه کنید که وقتی همه چیز مشترک بود، این بود که دولت می‌گفت باید ثروت را توزیع کنید، باید به این شخص در اینجا ثروت بدهید؟ نه، مانند زکی اتفاق می‌افتد، که یک شخص این کار را از قلب خود انجام می‌دهد. این انتخاب آنهاست. او ثروت را از مردم نمی‌گیرد. این انتخاب آنهاست که آن را با سخاوت به فقرا بدهند و بنابراین باید در مورد این چیزهایی که می‌گویند شما ثروت دارید و من فقیر هستم، پس باید پول خود را به من بدهید، بسیار مراقب باشید. عیسی نگفت که ثروتمندان باید به فقرا بدهند و من فقیر هستم، پس پول خود را به من بدهید. این چیزی نیست که اینجا گفته می‌شود. کمک به فقرا از قلب و سخاوت سرچشمه می‌گیرد. فرد باید صداقت داشته باشد تا آزادی انتخاب برای خود داشته باشد، بنابراین به یک مسئله اخلاقی تبدیل می‌شود. آنها می‌توانند یا مجبور نیستند، این انتخاب خودشان است. انتخاب: اگر چیزی در کتاب مقدس مسئله مهمی باشد، مسئله انتخاب و انتخاب فرد چیز بزرگی است که باید از آن محافظت شود. در فرهنگ ما می‌خواهیم آنچه را که باید انجام شود،

قانون‌گذاری کنیم و آن را به یک ضرورت تبدیل کنیم. این باید از قلب سرچشمه بگیرد. همه ثروتمندان همه دارایی خود را نبخشیدند. ما خواهیم دید که یوسف اهل راماتیا به عیسی در مقبره‌اش کمک می‌کند، اما یوسف اهل راماتیا مرد ثروتمندی است. وقتی به کتاب اعمال رسولان وارد می‌شوید، لیدیا را خواهید دید که فروشنده لباس بنفش است. او یک خانم ثروتمند است. او از ثروت خود به آنها کمک می‌کند، اما همه آن را به فقرا نمی‌دهد. او از ثروت خود برای خوبی استفاده می‌کند. شما باید با این موضوع کنار بیایید.

انبارهای احمق ثروتمند، این مردی است که قرار است روز بعد بمیرد و در مورد ساختن انبارهای بزرگتر صحبت می‌کند و مسیح می‌آید و می‌گوید: «امروز روحت از تو گرفته می‌شود و وقتی می‌میری نمی‌توانی آن را با خود ببری.» تو می‌توانی کاملاً ثروتمند باشی. این یکی از چیزهایی است که من در مورد وارن بافت دوست دارم. یکی از ثروتمندان دنیا می‌گوید که می‌خواهد بدون هیچ پولی بمیرد و می‌خواهد همه چیز را ببخشد. فکر می‌کنم چیزی شریف در این مورد وجود دارد و فقط امیدوارم که او به آن ادامه دهد. چیزی شریف و خوب در مورد آن وجود دارد. این نوعی روش عیسی است. بنابراین انبارهای احمق ثروتمند، نمی‌توانید آن را با خود ببرید، و چگونه می‌خواهید از آن استفاده کنید. لازاروس و غواصی. لازاروس و مرد ثروتمند، ما در مورد آن در مورد بهشت و جهنم کمی بعد صحبت خواهیم کرد. تمرکز روی فقرا است.

ص. تمثیل لازاروس و مرد ثروتمند [56:19-51:41]

؛ ۴۱:۵۱-۳۰:۷۳ پایان ؛ ایلعازر و مرد ثروتمند، جهنم PT ف: ترکیب آیات

حالا که صحبت از لازاروس و مرد ثروتمند شد، بیایید به سراغ بهشت و جهنم برویم. می‌خواهم کمی در مورد این مثل در فصل ۱۶ آیه ۱۹ و بعد از آن صحبت کنم. مثل لازاروس و مرد ثروتمند. بگذارید این را بخوانم. سوال این است که کتاب مقدس در مورد جهنم چه تعلیمی می‌دهد؟ آیا واقعاً جایی به نام «جهنم» وجود دارد؟ چگونه یک خدای خوب، مهربان و دوست‌داشتنی می‌تواند کسی را به جهنم بفرستد؟ چگونه یک خدای خوب، مهربان، دلسوز و بخشنده می‌تواند کسی را به جهنم بفرستد؟ اول از همه، فکر نمی‌کنم خدا کسی را به جهنم بفرستد، فکر می‌کنم آنها انتخاب می‌کنند و در نهایت به آنجا می‌روند. اما به هر حال، فصل ۱۶ آیه ۱۹ «مرد ثروتمندی بود که لباس ارغوانی [نشانه ثروت] و لباس‌های کتانی زیبا می‌پوشید و هر روز در تجمل زندگی می‌کرد. گدایی به نام لازاروس بر در خانه‌اش خوابیده بود، پوشیده از زخم و آرزو داشت آنچه را که از سفره مرد ثروتمند می‌افتاد بخورد.» برخی از مردم برای سگ‌های خود بیشتر از انسان‌ها ارزش قائل هستند. در آن فرهنگ، سگ‌ها بسیار منفی دیده می‌شوند». حتی سگ‌ها آمدند و زخم‌هایش را لیسیدند. زمانی رسید که گدا مُرد و فرشتگان او را به کنار ابراهیم بردند. مرد ثروتمند نیز مُرد و در جهنم دفن شد، جایی که در عذاب بود. «بنابراین، این آیه کمی درباره جهنم به ما می‌گوید». در جهنم، وقتی او در عذاب بود، به بالا نگاه کرد و ابراهیم را از دور دید که ایلعازر در «کنارش بود».

خیلی جالب است، هر وقت با داستان کتاب مقدس برخورد می‌کنید، همیشه توجه داشته باشید که چه کسی نام برده شده و چه کسی نام نبرده است. لازاروس در این داستان نام دارد. لازاروس کیست؟ لازاروس گدای فقیر است. اما با این حال، لازاروس با دادن نام به لازاروس، مورد تکریم قرار می‌گیرد. با این حال، مرد ثروتمند چه چیزی دارد؟ او هرگز با نام خوانده نمی‌شود، او "مرد ثروتمند" نامیده می‌شود. هرگز از او نام برده نمی‌شود، بنابراین فقط جالب است." و او را صدا زد، 'پدرم ابراهیم، بر من ترحم کن. لازاروس را بفرست تا انگشتش را در آب فرو کند و زبانم را خنک کند زیرا در این آتش عذاب می‌کشم'" توجه کنید که عذاب، درد و رنج وجود دارد. او چیزی می‌خواهد، آب، تا زبانش را خنک کند. بنابراین این توصیف می‌کند، ما در اینجا به یک تمثیل می‌رسیم، داستانی که عیسی برای توصیف آنچه در این جدایی بین مرد ثروتمند و لازاروس اتفاق می‌افتد، استفاده می‌کند. این مرد در جهنم است و لازاروس در آغوش ابراهیم یا نزدیک ابراهیم است. «اما ابراهیم پاسخ داد»: پسر، به یاد داشته باش که در طول زندگی‌ات، تو چیزهای خوبت را دریافت کردی، در حالی که ایلعازر چیزهای بد را دریافت کرد، اما اکنون او در اینجا تسلی یافته و تو در عذاب هستی. علاوه بر همه اینها، بین ما شکاف بزرگی وجود دارد که طوری ایجاد شده است که کسانی که می‌خواهند از اینجا نزد تو بروند، نمی‌توانند و کسی نمی‌تواند از آنجا نزد ما عبور کند.» این شکاف وجود دارد و ظاهراً شما نمی‌توانید از آن عبور کنید. ظاهراً می‌توانید از طریق شکاف ارتباط برقرار کنید زیرا آنها می‌توانستند حرف‌های آن مرد را بشنوند اما نمی‌توانستند از آن عبور کنند. «او پاسخ داد»: پس ای پدر، التماس می‌کنم ایلعازر را بفرست.» او دوباره به ایلعازر دستور می‌دهد: ایلعازر را به خانه پدرم بفرست، زیرا من پنج برادر دارم. بگذار آنها را آگاه کند تا آنها نیز به این مکان عذاب نیایند.» ابراهیم پاسخ داد [این را بررسی کنید]، ابراهیم پاسخ داد: «آنها موسی و پیامبران را دارند.» این دو بخش از کتاب مقدس هستند. موسی، آنها تورات، پیدایش تا تثویه را داشتند، و پیامبران را داشتند. پیامبرانی که از یوشع شروع می‌شوند و آنها را پیامبران پیشین و پیامبران بعدی می‌نامند: اشعیا، ارمیا، در کتب مقدس عبری. بنابراین او می‌گوید: «آنها موسی و پیامبران را دارند. بگذارید به آنها گوش دهند.» «نه، پدر ابراهیم»، [او از جهنم سرزنش می‌کند، او هنوز هم ابراهیم را سرزنش می‌کند. [او گفت «اما اگر کسی»، [حالا این نکته مهم است. فکر می‌کنم این نکته اصلی است. [او می‌گوید «نه، پدر ابراهیم، او گفت اما اگر کسی از مردگان نزد آنها برود، توبه خواهند کرد.» ابراهیم به او گفت: «اگر آنها به موسی و پیامبران گوش ندهند، متقاعد نخواهند شد. حتی اگر کسی از مردگان برخیزد، متقاعد نخواهند شد.» این درباره چه کسی صحبت می‌کند؟ من فکر می‌کنم این پیشگویی است. این یک پیشگویی در مورد عیسی مسیح است. پیشگویی عیسی مسیح از مردگان باز خواهد گشت و آنها هنوز ایمان خواهند آورد.

س. توصیفات متضاد و اهمیت جهنم [19:56-13:59]

بنابراین این تمثیل لازاروس و مرد ثروتمند است و این سوال را مطرح می‌کند که با جهنم چه باید کرد.

شما لازاروس و مرد ثروتمند را دارید. اجازه دهید فقط پنج نکته را اینجا بررسی کنم. در این زندگی توصیفات متضادی وجود دارد، تجمل و ثروت مرد ثروتمند و فقر لازاروس. با این حال، در دنیای دیگر این معکوس وجود دارد که مرد ثروتمند با تجمل خود اکنون در جهنم است، در حالی که لازاروس گدایی که غذای کافی برای خوردن نداشت، بالا برده می‌شود. او برادرانش را به یاد می‌آورد. جالب است که او برادرانش را در دنیای دیگر به یاد می‌آورد اما هیچ احساس پشیمانی برای آنچه برای لازاروس اتفاق افتاده است، ندارد. لازاروس گدای فقیری است که کنار میز نشسته و سگ‌ها زخم‌هایش را لیس می‌زنند، اما هیچ یادی از لازاروس نمی‌شود. این فقط نگرانی برای برادران خودش است. آنها موسی و پیامبرانی را دارند که ابراهیم به او گفته بود. این عیسی را پیشگویی می‌کند، کسی که از مرگ بازگشت و این به نوعی پایان داستان است. اگر کسی از مرگ برمی‌گشت، باز هم ایمان نمی‌آورد و به نظر می‌رسد که این در مورد عیسی مسیح است.

پس آیا بهشت و جهنم اینجا نکته اصلی است؟ من اینطور فکر نمی‌کنم. فکر می‌کنم نکته این است که ما باید به توبه فکر کنیم. ما باید به مراقبت از فقرا فکر کنیم. ما باید فکر کنیم که جایی به نام "جهنم" وجود دارد. بنابراین، آیا اکنون مهم است؟ آیا این زندگی مهم است؟ این زندگی تعیین می‌کند، آیا تصمیمات ما تعیین‌کننده هستند؟ من فکر می‌کنم این موضوع برای مردم واقعاً ترسناک می‌شود. آیا تصمیماتی که اکنون می‌گیریم پیامدهای ابدی دارند؟ آیا تصمیمات ما در حال حاضر پیامدهای ابدی دارند؟ پاسخ این است: بله. اکنون مهم است. آنچه شما تصمیم می‌گیرید با زندگی خود انجام دهید مهم است. این فقط برای الان مهم نیست، برای ابدیت مهم است. بنابراین می‌خواهم بگویم که خدا واقعاً به ما به عنوان انسان احترام می‌گذارد که ما انتخاب می‌کنیم، ما در این دنیا درگیر می‌شویم و انتخاب‌های ما عواقبی دارند. انتخاب‌های ما عواقب درونی دارند. شگفت‌انگیز است که خدا به ما اجازه داده است در این دنیای فانی که همه ما 80، 90 سال شاید الان در آن هستیم و 80 یا 90 سال طول می‌کشد و آن تصمیماتی که می‌گیریم برای همیشه باقی می‌مانند. این یه جورایی چیز شگفت‌انگیزی، بنابراین تصمیمات الان واقعاً مهم هستند و شما باید عمیقاً در مورد تصمیماتی که می‌گیرید فکر کنید.

خب، چه چیزهای دیگری در مورد جهنم از بخش‌های دیگر کتاب مقدس می‌دانیم؟ جالب است که عیسی در واقع بیشتر در مورد جهنم تعلیم داد تا در مورد بهشت. عیسی بیشتر تعلیم داد، تعالیم بیشتری از عیسی وجود دارد - ضمناً، شما نمی‌توانید جهنم را نادیده بگیرید و بگویید "لعنت به جهنم". نمی‌توانید این را بگویید زیرا خود عیسی بیشتر در مورد جهنم تعلیم داد تا در مورد بهشت. بخش زیادی از تعالیم مربوط به جهنم از عیسی می‌آید. ضمناً، عیسی شخص مناسبی برای صحبت در مورد جهنم است زیرا عیسی هر دو طرف را می‌شناسد. او در هر دو طرف بوده است و نه اینکه عیسی در جهنم بوده باشد، این یک سوال کاملاً متفاوت است.

ر. سه کلمه برای جهنم [۱۳:۵۹-۱۲:۶۲]

وجود دارد. کلمه در عهد عتیق *شئول* بود. *شئول* به عنوان نوعی دنیای زیرین سه کلمه برای جهنم

استفاده می‌شد. **شئول** اغلب به معنای «قبر» است. اغلب وقتی افراد را در زمین قرار می‌دهند، از کلمه **شئول** برای قبر استفاده می‌کنند. این به معنای دنیای زیرین نیست. به این معنی است که آنها آن شخص را دفن کرده‌اند. بنابراین **شئول** می‌تواند به معنای «مقبره» یا «قبر» و از این قبیل چیزها باشد.

جهنم در زبان عبری دو کلمه است. **گه**، اساساً به معنای «دره» است. **حنا** برای هینوم است که به دره هینوم در جنوب غربی اورشلیم اشاره دارد. اگر برخی از شما برای تحصیل به کالج دانشگاه اورشلیم بروید، درست در لبه دره هینوم قرار دارد. دره هینوم دور می‌زند و کالج دانشگاه اورشلیم در آنجا قرار دارد. اینجا یک زباله‌دان بود که در آن زباله‌های خود را می‌سوزاندند. آنجا مکانی برای سوزاندن بود. پس این مکان، این مکان سوزاندن، به جهنم تبدیل می‌شود، دره هینوم، این مکان سوزاندن، به استعاره یا بهتر است بگوییم به کنایه‌ای برای جهنم به عنوان این مکان سوزاندن تبدیل می‌شود.

چیز دیگری که دره هینوم به خاطرش شناخته می‌شد این بود که در آنجا فرزندان خود را می‌سوزاندند. به یاد دارید در عهد عتیق، خدایی به نام کموش و مولک از موآب و ادوم و ماوراء اردن وجود داشت و سپس آن خدایان به اسرائیل آمدند و مردم در واقع فرزندان خود را سوزاندند. آنها فرزندان خود را در دره هینوم برای خدایان مولک و کموش می‌سوزاندند، بنابراین جای بسیار بدی است.

یادم می‌آید وقتی آنجا بودم، داشتم برای «گمشده در اورشلیم»، یک برنامه واقعیت مجازی از اورشلیم، چند عکس می‌گرفتم. از دره هینوم پایین رفتم و صبح زود بیرون بودم و خودم تنها رفتم، معمولاً نباید تنها سفر کرد. گفتم می‌خواهم عکس بگیرم و متوجه شدم که در دره هینوم، یک زباله‌دان وجود دارد. فکر کردم بروم و یک عکس ۳۶۰ درجه از این زباله‌دان، این محل در حال سوختن در دره هینوم، بگیرم. بنابراین به سمت زباله‌دان رفتم و آماده شدم تا عکس بگیرم که ناگهان این سه مرد عجیب از زباله‌دان بیرون آمدند و در واقع مستقیماً به سمت من می‌آمدند. متوجه شدم که وقت آن رسیده که از آنجا بیرون بروم، بنابراین پایه‌های سه‌پایه و دوربینم را محکم بستم و شروع به دویدن کردم، چون می‌دانستم این افراد دنبال می‌آیند. به هر حال، زباله‌دان‌های دره هینوم به عنوان استعاره‌ای برای «گه هُنا»، مکان جهنم، هادس یا مغاک، که اساساً به دنیای زیرین اشاره دارد، استفاده می‌شود.

جهنم در فرهنگ مدرن [67:15-62:12]

عیسی بیشتر در مورد جهنم تعلیم داد تا بهشت. این خلاف فرهنگ مدرن است. فرهنگ مدرن می‌گوید همیشه فرصت دوباره وجود دارد. خدا مهربان است، خدا همیشه فرصت دوباره می‌دهد. گاهی اوقات خدا فرصت دوباره نمی‌دهد. گاهی اوقات اتفاقاتی می‌افتد و عواقب ابدی دارد. اکنون مهم است. انتخاب‌های شما مهم است. بنابراین در مورد تأکید بر عشق مراقب باشید. باید به یاد داشته باشید که گناه مسئله بزرگی است. در فرهنگ ما می‌گویند: «گناه واقعاً به کسی آسیبی نرساند، بنابراین مسئله بزرگی نیست.» ما همیشه گناه را کوچک جلوه

می‌دهیم. ظاهراً گناه برای خدا آنقدر بزرگ است که پسرش را فرستاد تا به خاطر آن بمیرد. گناه برای خدا مسئله بزرگی است. مراقب باشید که همیشه بخشید

حالا، چطور با مفهوم جهنم کار می‌کنید و به این فکر می‌کنید که مردم تا ابد در جهنم خواهند بود؟ حقیقت صادقانه این است که اخیراً به ابدیت بهشت فکر می‌کنم. مطمئن نیستم که بتوانم بفهمم رفتن به بهشت برای میلیون‌ها و میلیارد‌ها سال به چه معناست. اصلاً نمی‌دانم که این حتی به معنای رفتن به سمت دیگر چیست. آیا گوسفندان و بزها را به خاطر دارید؟ او گوسفندان را از یک طرف و بزها را از طرف دیگر جدا می‌کند. گوسفندان به پادشاهی او دعوت می‌شوند. بزها را به جهنم می‌فرستند، جایی که گریه و دندان قروچه وجود دارد. بنابراین جدایی گوسفندان و بزها در متی فصل ۲۵، یکی دیگر از متون مهم است.

این مرقس ۹:۴۷ است. توجه کنید که همه نویسندگان، لوقا درباره جهنم صحبت می‌کنند، متی درباره آن صحبت می‌کند، مرقس اکنون می‌گوید: «اگر چشم لغزش می‌دهد، آن را بیرون بیاور. اگر دست لغزش می‌دهد، آن را ببر. برای تو بهتر است که با یک دست وارد زندگی شوی تا جایی که کرم نمی‌میرد و آتش خاموش نمی‌شود.» این یک تصویر وحشتناک از سوختن است. جای بدی است. متی ۷:۲۲ را به یاد داشته باش: «در آن روز بسیاری به من خواهند گفت: «خداوندا، خداوندا» و من خواهم گفت از من دور شو، من هرگز تو را نشناخته‌ام»، شنیدن این سخنان از جانب خدا چیز وحشتناکی است. جهنم، متی ۲۳:۲۳: «در روز داوری، برای «سدوم و عموره بهتر از برای تو [کفرناحوم] خواهد بود زیرا مسیح را رد کردی»

تمام این‌ها می‌گویند که روز داوری در راه است که در آن داوری‌هایی انجام خواهد شد و برای سدوم و عموره بهتر خواهد بود. ظاهراً سطوحی از مجازات وجود دارد. برای سدوم و عموره بهتر از کفرناحوم خواهد بود، ظاهراً سطوحی از پاداش وجود دارد. همچنین سطوحی از مجازات وجود دارد. مکاشفه فصل ۲۰. کتاب مکاشفه، هیچ‌کس کتاب مکاشفه را دوست ندارد زیرا درک آن بسیار دشوار است. در کتاب مکاشفه، و بخشی از آن که کاملاً واضح است، این است که دریاچه‌ای از آتش وجود دارد که مردم، شیطان و فرشتگانش در آن دخیل هستند، همچنین در مکاشفه ۲۰.

خب، با وجود همه این قسمت‌ها، ما در مورد این سوال می‌پرسیم، و اجازه دهید این بحث را اینجا به پایان برسانم. مردم چه گزینه‌هایی دارند؟ وقتی به جهنم فکر می‌کنید، من فقط... راستش را بخواهید، نمی‌توانم ذهنم را درگیر آن کنم. بعضی‌ها فکر می‌کنند، "خب، اگر خدایی وجود داشته باشد و بتواند کسی را به جهنم بفرستد، من هرگز چنین خدایی را نمی‌پرستم." می‌توانید هر چقدر که می‌خواهید فضل‌فروشی کنید. بگذارید کمی رو در روینان قرار بگیرم. مهم نیست چه فکر می‌کنید. من نمی‌خواهم خدایی را پرستش کنم که کسی را به جهنم می‌فرستد. می‌توانید هر چقدر که می‌خواهید مغرور باشید، اما مهم نیست چه فکر می‌کنید. این یک سوال است که آیا واقعاً وجود دارد یا نه. چه فکر کنید که وجود دارد یا نه، می‌گویید "خب، من انتخاب می‌کنم که به جهنم اعتقاد نداشته باشم." می‌توانید انتخاب کنید که به جهنم اعتقاد نداشته باشید، اما این چیزی را تغییر نمی‌دهد یا فرقی نمی‌کند. اگر

وجود دارد، مهم نیست که به آن اعتقاد داشته باشید یا نه. مهم نیست نظرت چیه، اصلاً مهم نیست، صفر. اگه اون مکان وجود داشته باشه، وجود داره. مثل اینکه که اگه کسی با ماشین تصادف کنه، بتونی بگی: «من واقعاً باور ندارم که یه ماشین بتونه انقدر سریع بره، بنابراین باور نمی‌کنم که واقعاً بهت برخورد کرده.» مهم اینکه که باور کنی یا نه، تو فقط پاهات اونجا گیر کرده، باستر. بنابراین مهم نیست به چی اعتقاد داری، واقعیت از یه نقطه‌ای به بعد خودشو نشون می‌ده.

فکر می‌کنم یکی از مشکلاتی که الان در آمریکا داریم این است که مردم فکر می‌کنند طرز فکر ما در ذهنمان واقعیت را تعیین می‌کند. متأسفم، اینطور نیست. واقعیت خارج از ذهن شماست. فکر می‌کنم گاهی اوقات باید از حباب گوردون بیرون بیایید و ببینید. واقعیت در دنیای واقعی اتفاق می‌افتد و مهم نیست که شما چه فکر می‌کنید یا چه فکری می‌کردید. واقعیت اتفاق می‌افتد. بنابراین باید سرنخی پیدا کنید و پایتان را به واقعیت باز کنید. کتاب مقدس - عیسی جهنم را به روش‌های مختلفی توصیف می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد جهنم واقعاً وجود دارد و بهشت هم وجود دارد، ضمناً اگر جهنم را از بین ببرید، پس در مورد بهشت چه خواهید کرد؟ آیا از شر بهشت هم خلاص می‌شوید؟ ما چیزهای خوب را می‌گیریم اما نمی‌خواهیم چیزهای بد را بپذیریم.

ت. تفاسیر جایگزین و نکات پایانی [15:67-30:73]

خب، گزینه‌های دیگر ما چیست؟ در اینجا برخی از گزینه‌های دیگر ما برای مدیریت این موضوع توسط افراد آمده است. همانطور که گفتیم، من واقعاً در درک چگونگی آن مشکل داشته‌ام - راستش را بخواهید، حقیقت برای خودم این است که خودم هم در درک آن و فکر کردن به وخامت اوضاع، واقعاً مشکل دارم. وقتی به آن فکر می‌کنم، تمام وجودم را می‌لرزاند و از چیزی تعجب می‌کنم. بعضی‌ها می‌گویند این جهانی است. ما اینجا در نیوانگلند، منطقه بوستون هستیم و بنابراین این جهانی بودن آن است. همه به بهشت می‌روند. اساساً خدا از همه در بهشت استقبال می‌کند و ممکن است مجبور باشند کمی صبر کنند. من به دانش‌آموزانم می‌گویم وقتی می‌خواهند به بهشت بروند و من را در دروازه منتظر می‌بینند. پیتر آنجاست که مرا نگه داشته تا به من دست تکان دهد و بگوید: «هی، هیلدبرانت، بعد از مدتی بیا اینجا.» به پیتر بگویید اجازه دهد وارد شوم. بعضی‌ها می‌گویند این جهانی بودن " است، همه به بهشت می‌روند. بعضی‌ها با پاداش‌های بیشتر و پاداش‌های کمتر وارد می‌شوند، اما همه وارد می‌شوند. آنها به این می‌گویند جهانی بودن.

مشکل جهان‌شمولی این است که کتاب مقدس آن را تعلیم نمی‌دهد. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که گوسفندانی وجود دارند و بزانی. به همین دلیل است که من با جهان‌شمولی مشکل دارم. ظاهراً بزانی وجود دارند و گوسفندانی وجود دارند و در زمان داوری از هم جدا می‌شوند و مردم به جهنم می‌روند.

دوم، نابودی‌گرایانه خواهد بود. نابودی‌گرایانه اساساً به این معنی است که مردم نابود می‌شوند، یعنی دیدگاه افراد بد نابود می‌شوند. آنها به سادگی از هستی خارج می‌شوند. از برخی جهات، شما به آن نگاه می‌کنید و

می‌گویید که این مهربانانه‌تر است، با توجه به اینکه کسی برای ابد در جهنم می‌ماند، نابودی مهربانانه است. نمی‌دانم، به نظر می‌رسد در تمثیل لازاروس و مرد ثروتمند؛ شما مرد ثروتمند را پس از مرگ دارید. حالا شاید این قبل از داوری باشد، بنابراین او قبل از داوری در عذاب است و داوری گوسفند و بز بعداً، پس از لازاروس، اتفاق می‌افتد. برخی از مردم در مورد نابودی‌گرایانه اینطور فکر می‌کنند.

معمولاً در کلاس خیلی به سمت چپ راه می‌روم و این حدس و گمان من است و بگذارید همین اول بگویم که من چیز زیادی از بهشت نمی‌فهمم. من چیز زیادی از جهنم نمی‌فهمم. می‌دانم که تصمیماتی که اکنون می‌گیریم واقعاً مهم هستند. آنها جلال خدا را منعکس می‌کنند. آنها پادشاهی خدا را منعکس می‌کنند. آنها منعکس کننده کاری هستند که مسیح در زندگی ما انجام داده است. ما باید در جای پای عیسی قدم برداریم. این یک استعاره بزرگ برای من است. این موضوع جهنم چیست؟ من هم تعجب می‌کنم که بخشی از من دوست ندارد در مورد آن فکر کند زیرا نمی‌توانم فکر کنم وقتی والدین در بهشت و فرزندشان در جهنم است یا وقتی شوهر در بهشت و زن در جهنم است یا برعکس، چگونه خواهد بود. احتمالاً به احتمال زیاد، متأسفم، زن در بهشت است و شوهر در جهنم. او واقعاً دلسوز است. در پایان کتاب مکاشفه آمده است که زمانی خواهد آمد که عیسی تمام اشک‌ها را پاک خواهد کرد. عیسی تمام اشک‌ها را پاک خواهد کرد زیرا اورشلیم جدید و آسمان‌های جدید نو می‌شوند. همه چیز نو خواهد شد و تمام اشک‌ها را پاک خواهد کرد. دارم فکر می‌کنم، من در مورد چیزهایی مثل این، جهان‌شمول‌گرا نیستم، اما فکر می‌کنم آیا نوعی «نمی‌دانم» وجود دارد یا نه. فکر می‌کنم احتمالاً این چیزی است که باید بگویم. اینکه یک قدم به عقب بردارم و بگویم نمی‌دانم. من این را می‌دانم و این آیه از عهد عتیق آمده است، متأسفم که از لوقا نیست. می‌گوید «آیا خدای تمام زمین درست عمل نخواهد کرد؟» بنابراین حدس من این است که در دراز مدت، وقتی به بهشت و جهنم برسیم و به هر شکلی که باشد، متوجه خواهیم شد که کاری که خدا انجام داده درست بوده است. ممکن است الان نتوانیم آن را بفهمیم و هیچ سرنخی نداریم. همانطور که گفتیم، من بهشت و جهنم را نمی‌فهمم و اینکه این با یک شخص چه می‌کند و آنجا چه اتفاقی می‌افتد. اینکه رستگاری و رحمت خدا چگونه است، همه می‌خواهند در مورد رستگاری و رحمت صحبت کنند، اما تعداد کمی از مردم می‌خواهند در مورد عدالت خدا و گناه و اینکه چگونه نابود می‌شود و چیزهایی از این قبیل صحبت کنند. فکر می‌کنم این چیزی است که باید در مورد آن فکر کنید.

فکر می‌کنم فکر کردن به بهشت و جهنم و بازگشت مسیح در اول یوحنا آن را «امید مبارک» می‌نامد. در آنجا به آن امید گفته می‌شود. ما این امید را داریم که روزی عیسی را ملاقات خواهیم کرد؛ ما خودمان را پاک می‌کنیم، حتی همانطور که او پاک است. چیزی که من می‌گویم این است که فکر می‌کنم مهم است که در پرتو دنیای دیگر زندگی کنیم. حدس می‌زنم چیزی که سعی دارم بگویم این است. مهم است که در پرتو دنیای دیگر زندگی کنیم. جایی برای خوبی وجود دارد. ما می‌توانیم انتخاب‌هایی انجام دهیم که ما را به آن مکان هدایت کند. می‌توانیم به مسیح ایمان داشته باشیم. می‌توانیم کارهای خوب انجام دهیم و باید همین الان در حال انجام آن باشیم.

اینکه واقعاً چطور قرار است از بین برود را نمی‌دانم. فکر می‌کنم در بعضی مواقع عاقلانه است که بگویم نمی‌دانم. من به بهشت امیدوارم، از جهنم می‌ترسم و از جهنم برای همه، برای افراد خانواده‌ام، برای خودم، برای همه می‌ترسم. من به بهشت امیدوارم و برای مسیح و رستگاری او و چیزهای دیگر دعا می‌کنم. فکر می‌کنم درک این نکته مهم است که عواقبی وجود دارد. عواقب منفی وجود دارد و عواقب مثبت وجود دارد.

انتخاب‌هایی که می‌کنیم مهم هستند. بنابراین حرف من این است که از فرصت استفاده کنیم. امروز روزی است که داریم، باید انتخاب‌های درست انجام دهیم. باید انتخاب‌هایی انجام دهیم که خدا را گرامی بدارند و به پادشاهی بهشت منجر شوند.

خیلی ممنونم و فکر می‌کنم همین‌جا بحث را تمام کنیم و یک کار دیگر هم در کتاب لوقا داریم که باید انجام دهیم و آن مفهوم دعا است. دفعه‌ی بعد به آن خواهیم پرداخت، متشکرم.

رونویسی توسط بریتنی مارشال
ویرایش شده توسط بن بودن
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت